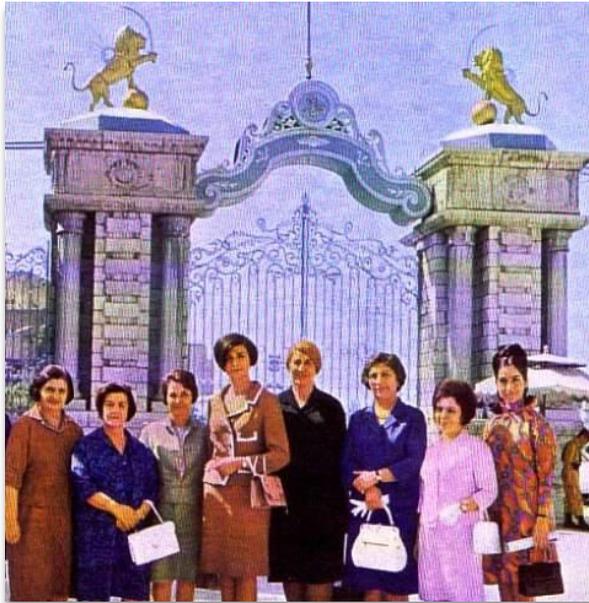


بازگشت به گذشته در ذهن جمعی ایرانیان: خوانشی روان‌شناختی

تشریح اقتصاد سیاسی

آروین پویان*



* arvinpuyan@gmail.com

مقدمه: پدیده‌ی «بازگشت به گذشته» در سپهر فکری و سیاسی ایران را نمی‌توان صرفاً ترجیحی ایدئولوژیک یا سلیقه‌ای تاریخی دانست. این گرایش را باید در لایه‌های عمیق‌تری از روان جمعی، ساختار قدرت و تجربه‌های انباشته‌ی تاریخی جست‌وجو کرد. در دهه‌های اخیر، هم‌زمان با بحران‌های مزمن اقتصادی، سیاسی و هویتی، شاهد اوج‌گیری تمایل به «دوره‌های طلایی» هستیم: از اسطوره‌ی ایران باستان تا بازسازی نوستالژیک از دوران پهلوی یا صدر اسلام. پرسش اساسی این است: چرا جامعه‌ای که با مطالبات آزادی‌خواهانه و عدالت‌جویانه شناخته می‌شود، در بزنگاه‌های تاریخی به گذشته پناه می‌برد؟ چرا انسدادِ دورنمای آینده، جای پروژه‌سازی برای فردا را می‌گیرد؟ و چرا بخشی از نخبگان و تحصیل‌کردگان نیز به مبلّغان این گرایش بدل می‌شوند؟ این نوشتار با بهره‌گیری از رهیافت‌های روان‌شناسی اجتماعی و نظریه‌ی ترومای جمعی، نشان می‌دهد که چگونه ضعف نهادهای پایدار، زمینه‌ساز عروج مجدد شخص‌محوری و نوستالژی سیاسی شده است.

نوستالژی به‌مثابه سازوکار دفاعی جمعی: در روان‌شناسی فردی، نوستالژی اغلب در مواجهه با احساس بی‌ثباتی و فقدان کنترل بر زندگی فعال می‌شود. فرد برای بازیابی حس امنیت، به خاطراتی پناه می‌برد که به دلیل «پایان‌یافتگی»، ثابت و قابل کنترل به نظر می‌رسند. این مکانیسم در سطح جمعی نیز عمل می‌کند. هنگامی که جامعه‌ای با افق‌های بسته‌ی سیاسی روبه‌روست، گذشته به یک «پناهگاه روانی» (Psychological Sanctuary) بدل می‌شود. این نوستالژی جمعی الزاماً بازتابی دقیق از تاریخ نیست، بلکه روایتی گزینشی و عاطفی است که وجوه دردناک را حذف و الگوهای مطلوب را برجسته می‌کند. این آرمانی‌سازی اگرچه در کوتاه‌مدت تسکین‌دهنده است، اما در بلندمدت به تحریف واقعیت و انسداد تفکر انتقادی می‌انجامد.

ترومای تاریخی و میل به اسطوره‌ی نجات: ایران معاصر تجربه‌های تکان‌دهنده‌ای چون انقلاب، جنگ، سرکوب‌های سیاسی و مهاجرت گسترده‌ی نخبگان را از سر گذرانده است. این رخدادها صرفاً وقایع سیاسی نیستند، بلکه «ترومای جمعی» محسوب می‌شوند. ترومایی که فرصت پردازش مدنی و سوگواری ملی نیافته باشد، در

حافظه‌ی جمعی رسوب کرده و خود را به شکل تمایل به دنباله‌روی از یک «اسطوره‌ی نجات» بازتولید می‌کند. در این وضعیت، جامعه برای بازیابی هویت آسیب‌دیده، دوره‌ای خاص را به‌مثابه زمانی تصویر می‌کند که در آن تمام نیازهای امروز (امنیت، رفاه و اعتبار) در کمال خود وجود داشته است. نمونه‌های مشابه در تاریخ جهان فراوانند؛ از آلمانِ پسا-وایمار تا روسیه‌ی پس از فروپاشی شوروی که تحقیر تاریخی، جامعه را به دامن شکوه از دست‌رفته و ظهور پدیده‌هایی چون «پوتینیسم» انداخت. این قیاس‌ها نشان می‌دهد که نوستالژی سیاسی اغلب محصول شکست در پروژه‌های مدرن‌سازی و بحران معنا در زمان حال است.

استبداد مزمن، ضعف نهادها و پیدایش شخص محوری: ریشه‌ی اصلی فرار از آینده را باید در انعطاف‌ناپذیری ساختار قدرت و فقدان نهادهای مدنی جست‌وجو کرد. در دوران پهلوی، علی‌رغم نوسازی اقتصادی، جامعه از ایجاد نهادهایی چون احزاب مستقل و رسانه‌های منتقد محروم ماند. در غیاب کانال‌های نهادمند برای توزیع قدرت، سیاست از عرصه‌ی «برنامه‌محوری» به حوزه‌ی «ابطه‌ی عاطفی و کاریزماتیک» میان توده و فرد سقوط کرد. در دوران کنونی هم جامعه شاهد روند مشابه‌ای است. از منظر روان‌شناسی اجتماعی، هنگامی که شهروند احساس می‌کند فاقد عاملیت مؤثر است، اراده‌ی خود را به یک «فرد نجات‌بخش» واگذار می‌کند. این واگذاری، اضطراب جمعی را موقتاً کاهش می‌دهد، اما وابستگی به فرد را جایگزین تقویت نهاد کرده و جامعه را در چرخه‌ی تکرارشونده‌ی «عروج فرد و فروپاشی ساختار» گرفتار می‌سازد.

فرهنگ اسطوره‌ای و بازتولید واگرایی: فرهنگ سیاسی ایران تاریخی طولانی از روایت‌های اسطوره‌ای دارد که در شرایط بحران، به ابزار مشروعیت‌بخشی سیاسی بدل می‌شوند. هنگامی که گذشته به امری «مقدس» تبدیل شود، نقد آن دشوار می‌گردد و جامعه به دوگانه‌های هویتی صلب گرفتار می‌شود. در این فضا، شخصیت‌های سیاسی خود را وارثان آن شکوه معرفی می‌کنند تا خلأ نهادی را با فره ایزدی یا مشروعیت تاریخی پر کنند؛ سازوکاری که معضل نبود قانون پایدار را موقتاً می‌پوشاند اما امکان ساختن آینده‌ای متفاوت را سلب می‌کند.

چرا بخشی از تحصیل‌کردگان همراه این گرایش‌اند؟ تحصیلات دانشگاهی لزوماً سدی در برابر سازوکارهای دفاعی روانی نیست. نخبگان نیز در معرض همان ترومای جمعی و احساس ناکامی تاریخی هستند. در شرایط بی‌ثباتی حرفه‌ای و افق‌های تیره، بخشی از آنان به بازسازی روایت‌های کلان هویتی روی می‌آیند تا حس تعلق را بازیابند. در جامعه‌ای که نهادهای پایدار ضعیف‌اند، حتی روشنفکران نیز به‌جای کنش نهادمحور، به پروژه‌های نمادین یا شخص‌محور گرایش می‌یابند و ناخواسته به بازتولید همان الگوی «آینده‌گریزی» کمک می‌کنند.

پیامدهای واگرایی: تعلیق عاملیت و چرخه‌ی تکرار

پناه‌بردن روانی به گذشته، هزینه‌های راهبردی سنگینی دارد:

- **تعلیق عاملیت:** جامعه‌ای که نجات را در «دیروز» می‌بیند، از طراحی «فردا» ناتوان می‌ماند.
- **تضعیف نقد:** تبدیل تاریخ به پناهگاه، مانع از درس گرفتن از خطاهای گذشته می‌شود.
- **بازتولید اقتدارگرایی:** استفاده از نمادهای کهن، اغلب پوششی برای بازتولید الگوهای انحصارطلبانه‌ی جدید می‌گردد.

نتیجه‌گیری، از سوگواری تاریخی تا نهادسازی آینده‌محور: رهایی از این بن‌بست، نه در نفی گذشته، بلکه در مواجهه‌ی انتقادی با آن نهفته است. پرسش بنیادین این نیست که «آیا گذشته خوب بود یا بد»، بلکه این است که «چرا ما امروز تا این حد به گذشته نیاز داریم؟». پاسخ به این پرسش، ما را به ضرورت پی‌ریزی نهادهای پاسخ‌گو، رسانه‌های کثرت‌گرا و احزاب برنامه‌محور می‌رساند. جامعه‌ی ایران برای عبور از شخص‌محوری، نیازمند گذار از «سیادت فرد» به «سامانه‌ی خرد» است. تنها با وجود نهادهای مدنی است که «رعیت منفعل» به «شهروند کنشگر» ارتقا می‌یابد.

بازگشت به گذشته در ذهن جمعی ایرانیان

رهایی واقعی زمانی آغاز می‌شود که شجاعت پذیرش دردهای تاریخی، جایگزین پناه‌بردن به سایه‌های گذشته شود تا بتوان به‌جای تکرار دیروز، فردایی نو بنا کرد.